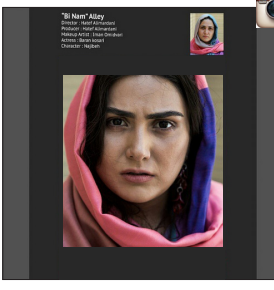


از روی دیوار



آغاز می‌شود. فرهاد اسلانی، پانته‌آ بهرام، فرشته صدرعرفایی، ستاره پسیانی، ملیسا ذاکری، محمدرضا غفاری و امیر آقایی دیگر بازیگران این فیلم هستند. کوثری داستان فیلم را این گونه توضیح داده است: «فیلم داستان دو خانواده است که در یکی از محله‌های جنوب شهر زندگی می‌کنند و درگیر اتفاقاتی می‌شوند.» ممنون خانم کوثری بسیار توضیح کاملی بود. بسیار ها! عکس بعد از ۲۴ ساعت ۵۲۱۵ بار پسندیده شده است. با توجه به اینکه خانم کوثری کمی درجه هنری بازی‌شان بالااست و درجه مصیبت داستان فیلم هم بالا نشان می‌دهد، این تعداد پسندیده شدن خیلی هم بد نیست.



است. حضور این تعداد هنرمند بامزه در عکس باعث شده که در ۱۷ ساعت ۱۳۰۳۰ بارپسندیده شود، ۳۰۶ نفر در کامنت دانی به سخن در آمده‌اند و ۶۵ نفر هم چنان تحت تاثیر قرار گرفته‌اند که عکس را با دیگران تقسیم کرده‌اند.



گذاشته است. این آقای چشم‌بادامی یوما موطر طرح شرکت آدیداس است که لباس‌های تیم رئال مادرید را طراحی کرده است. این عکس در ۲۲ ساعت ۱۹۱۸۰۲ بار مورد پسند قرار گرفته است و ۱۵۱۲ بار هم از سوی کاربران به اشتراک گذاشته شده است.

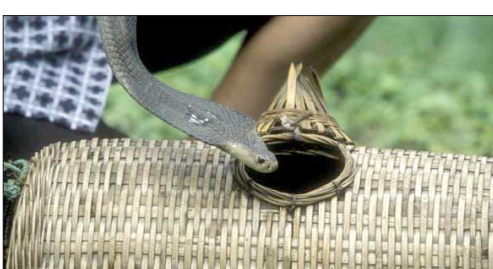
فراموش



رابرت لنگدان باز می‌گردد

ران هاوارد، کارگردان سرشناس هالیوود یک بار دیگر تصمیم گرفته سراغ کتاب‌های دن‌براون برود. سال ۲۰۰۶ و در گیر و دار حواشی ایجاد شده برای رمان «از داوینچی»، ران هاوارد اقتباسی از این رمان انجام داد که نام هنکس و آدری تننو نقش‌های اول این فیلم را بازی کردند. فیلمی که اقتباسی نسبتاً وفادارانه به شمار می‌رفت و بسیاری از طرفداران آقای نویسنده را راضی نگه داشت. همین موضوع باعث شد تا استقبال خوبی از فیلم صورت بگیرد و سونوی را به فکر اقتباس بعدی بیندازد. چندی بعد، باز هم هاوارد سراغ کتاب دیگری از دن براون رفت. این بار «فرشتگان و شیاطین» را روی پرده نقره‌ای برد. در این سال‌ها همیشه شایعاتی بوده که فیلم دیگری بر مبنای رمان‌های دن براون ساخته خواهد شد. حتی کتاب «آخرین سمبل» تا پیش تولید هم رفت، اما انگار فقط ران هاوارد می‌تواند فیلمی اقتباسی از رمان‌های دن براون را به انتها برساند. حالا کمپانی سونی تصمیم گرفته تا اقتباسی از کتاب «برزخ» را بسازد، فیلمی که نام هنکس باز هم در نقش رابرت لنگدان حاضر خواهد شد. داستان کتاب «برزخ» از جایی آغاز می‌شود که پروفسور نمادشناس و قهرمان داستان، رابرت لنگدان، ناگهان در بیمارستانی واقع در ایتالیا چشم می‌گشاید، اما چیزی به خاطر نمی‌آورد. حالا او به کمک دکتر سینا بروکس می‌خواهد حافظه‌اش را به دست آورد. رمان «برزخ» رفته‌رفته پیچیده‌تر می‌شود و در قسمت‌هایی با «برزخ» دانته گره می‌خورد. فیلمبرداری ساخته جدید ران هاوارد، آوریل آینده در ایتالیا آغاز می‌شود. اگرچه هنوز تاریخی برای اکران آن مشخص نشده، اما پیش‌بینی می‌شود این فیلم را بتوانیم در سال ۲۰۱۵ ببینیم.

خبر آخر



مار مرده، سرآشپز رابه کشتن داد

چینی‌ها معروف به خوردن هر موجود زنده‌ای جز انسان هستند. از سوسک، ملخ، مار و سوسمار گرفته تا هزاران غذای عجیب و غریب دیگر را می‌پزند و با لذت می‌خورند. ولی این بار یکی از غذاهای چینی برای سرآشپز دردسرساز شد. یک سرآشپز چینی در رستوران فوشان در جنوب چین توسط مار کبری که می‌خواست به برای سوپ آن را بپزد، کشته شده است. در ایالت گواندونگ چین افراد به خوردن غذای خاصی عادت دارند. این غذای هندوچینی از بزاق مار کبری ساخته می‌شود. مار کبری که سرآشپز برای این غذا آماده کرده بود ۲۰ دقیقه پس از بریده‌شدن سرش آشپز را نیش زد و او نرسیده به بیمارستان فوت کرد. به گزارش دبلی میل، یانگ‌هونگ کارشناس مارهای سمی می‌گوید همه مارها قادرند حتی پس از یک ساعت از جداشدن سرشان خطرناک باشند.

فرهنگ، سیاستگان

امروز: غروب خورشید:۱۹:۳۸ ■ اذان مغرب:۱۹:۵۶ ■ نیمه شب شرعی:۰۰:۲۲ ■ فردا: اذان صبح:۰۶:۵۰ ■ طلوع آفتاب:۰۶:۳۴ ■ اذان ظهر:۱۳:۰۵

بامه‌راوه شریفی نیادر باره «چالش سطل آب یخ»، کم‌آبی و اینستاگرام

در خانه مجازی، خودم هستم

دوست دارد و به نظرش آسیب خاصی به کسی یاجیزی نمی‌رساند. این بازیگر در پاسخ به انتقاداتی هم که به این کمپین شکل گرفته است، می‌گوید: «من فکر می‌کنم بار مثبت این جریان بیشتر از بار منفی آن است. درواقع شناساندن بیماری به وسیله یک حرکت سمبولیک اتفاق جالبی است.»

او در پاسخ به سوال برخی از معتقدان هم که به مشکلات داخلی مثل آلودگی هواو کمبود آب و... اشاره می‌کنند و می‌گویند چرا هنرمندان ما به فکر راه‌اندازی کمپینی برای این مسائل نیستاده‌اند پاسخ می‌دهد: «به نظر من قرار نیست همه معضلات جامعه از طریق هنرمندان تذکر داده شود. اگرچه تا جایی که من اطلاع دارم هنرمندان همیشه حامی فرهنگ‌سازی بوده‌اند و هستند. قطعاً همیاری هنرمندان در راستای مبارزه با اسراف در مصرف آب و مشکلات

استعفای برومند از دبیری جشنواره عروسکی



مرضیه برومند استعفایش را از دبیری جشنواره تئاتر عروسکی تایید کرد و گفت: «تا امروز اجازه نادم استعفایم علنی شود، اما دیگر دلیلی برای ادامه نمی‌بینم چون با این شیوه هم آبروی من می‌رود و هم آبروی جشنواره. بنابراین یا به من استقلال می‌دهند تا جشنواره را برگزار کنم یا یک نفر دیگر را انتخاب می‌کنند.»

مرضیه برومند شامگاه ۳۱ مرداد ماه به سفارش و پیشنهاد حسین طاهری مدیر اداره کل هنرهای نمایشی در یک برنامه تلویزیونی حضور یافت و به گفته خودش، عصبانیت او از سطح فرهنگی نازل این برنامه و پرسش‌های غیرتخصصی مجریان آن کاتالیزوری شد تا کاسه صبر مرضیه برومند لبریز شود و او برای اولین بار مشکلاتش را با مدیر اداره کل هنرهای نمایشی، رسانه‌ای و استعفایش را از دبیری جشنواره علنی کند. این هنرمند تئاتر به ایسنا گفت: «از بوروکراسی، رخت، بی‌تصمیمی و عدم خلاقیت در مدیریت اداره کل هنرهای نمایشی، دیگر

اومی خواست اندازه دیگران باشد

یک کشاورز اهل اوکراین بود و با مادرش در یک روستا زندگی می‌کرد. هیچ تختی اندازه لئو نبود به همین دلیل دو تخت بزرگ را به هم متصل کرده‌بود. هنگامی که در مورد قدش از او سوال می‌شد، می‌گفت: «طاین برای من عذاب است و دلیلی برای خوشحال بودن و جشن گرفتن ندارم؛ در تمام طول زندگی می‌خواستم دقیقاً مثل دیگران باشم؛ من این شهرت را دوست ندارم و نمی‌خواهم اسمم در کتاب گینس ثبت شود.»

عکس خانه

میگوها در اسکله



استان بوشهر به‌عنوان قطب پرورش میگو در کشور محسوب می‌شود. بوشهر بیش از ۷۰۰ کیلومتر مرز آبی با خلیج فارس دارد و همین موضوع یکی از مهم‌ترین قابلیت‌های استان بوشهر برای تولید آبزیان است. تفاوت قابل توجه ترخ میگو در اسکله‌های صیادی با بازار بوشهر سبب می‌شود برخی از مردم بتوانند به شکل محدود، از میگوی تازه با قیمت مناسب‌تر از بازار بهره‌مند شوند.

www.farheekhtegan.ir

 دوره جدید شماره ۱۴۶۰ شماره مسلسل ۲۱۹۸ پنجمینبه ۶ شهریور ۱۳۹۳ اول دیفقه ۱۴۳۵ ۲۸ آگوست ۲۰۱۴	 صاحب امتیاز: دانشگاه آزاد اسلامی مدیرمسئول: احسان مازندرانی سر دبیر: مهران کریمی نشانی: خیابان حافظ- بعد از پل دوم حافظ- رویه‌روی ساختمان بورس- ساختمان فرهیختگان - طبقه سوم تحریریه: ۱۸۲- ۶۶۷۶۰۱۸۰- ۶۶۷۶۰۴۰۶- ۶۶۷۶۰۴۰۶	 الو فرهیختگان: ۰۱۹-۶۶۳۴۸۰۶۶ دفتر مدیرمسئول: ۰۱۶-۶۶۳۴۸۰۶۶ سازمان آگهی‌ها: ۰۴۵-۶۶۳۴۸۰۴۵ پایک روزنامه: ۰۱۳۸۸۳۳۰-۱۰۰۰ چاپ سازمان چاپ دانشگاه آزاد اسلامی توزیع: پیام رسان پیروز
---	---	---

۱۳:۰۵ اذان ظهر:۱۳:۰۵



فعالیت دارد. در این باره می‌گوید: «اینستاگرام یکی از بهترین فضا‌های مجازی است. صفحه اینستاگرام من درواقع خانه مجازی من محسوب می‌شود و بسیار دوستش دارم. سعی می‌کنم در خانه مجازی‌ام خودم باشم و علاقه‌مندی‌های شخصی‌ام را فارغ از قضاوت‌های مغرضانه به تصویر بکشم. بیشتر وقت‌ها هم به‌پهانه عکس، دلنوشته‌هایی را به اشتراک می‌گذارم که دغدغه‌های ذهنی و شخصی خودم هستند.»

او امیدوار است که فضای اینستاگرام سالم و محترم باقی

آنها برای کتاب التماس می‌کردند

نام داشت، ترک کردند و این نویسنده به مدت ۲۵ سال در آن کشور زندگی کرد. او در نطق خود هنگام دریافت جایزه نوبل در ۸۸ سالگی (به‌عنوان پیرترین شخص دریافت‌کننده جایزه نوبل ادبی) به بازدید مجددش از آن کشور آفریقایی در دهه ۱۹۸۰ چنین اشاره کرد: «کلاس‌های درس بدون کتاب درسی، یا اطلس جغرافیایی، یا حتی نقشه‌ای که با پونز به دیوار نصب شده باشد. مدرسه‌ای که آموزگارش التماس می‌کردند برای آنها کتابی بفرستیم که به آنها یاد دهد چگونه تدریس کنند. این آموزگارا خودشان ۱۸، ۱۹ ساله بودند. می‌خواهم بگویم چطور همه داشتند برای کتاب التماس می‌کردند و می‌گفتند: لطفاً برای ما کتاب بفرستید. برنارد ماینینی، شهردار حراره درباره کتاب‌های لسینگ به این شهر به روزنامه هرالذ، چاپ حراره گفته است: «این خیلی دلگرم‌کننده است که می‌شنویم دوریس لسینگ در آن جایگاه باشکوه، بعد از مرگ هم عشق خود را نثار این سرزمین کرده است.»

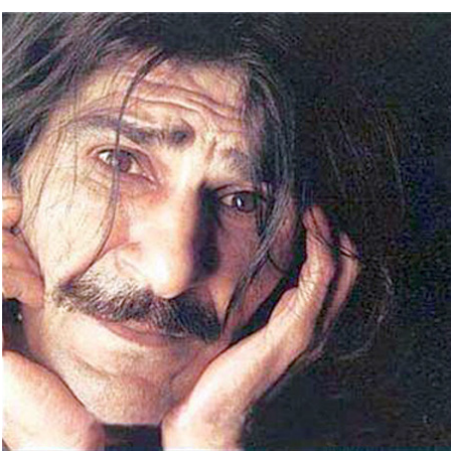
۱۱ صدادریک آلبوم

عنوان پروژه‌ای است که صرفاً به این آلبوم ختم نمی‌شود و در آینده نیز ادامه خواهد داشت. به گزارش سایت «موسیقی ما، خواننده‌های این مجموعه هرکدام یکی از بهترین قطعات خود را که تاکنون منتشر نشده ارائه کرده‌اند. همچنین حضور «سینا حجازی» که تا پیش از این فعالیت خود را به شکل غیررسمی دنبال می‌کرد در آلبوم «من و ما» از نکات حائز اهمیت این مجموعه است.

تولد شاعر

بهانه‌ای برای تولدحسین پناهی

زندگی تفنی



بی شک جهان را به عشق کسی آفریده‌اند چون من که آفریده‌ام از عشق جهانی برای تو

شعر اتفاق ناگهان زندگی شاعر است. در ناخودآگاه آدمی متولد می‌شود و شکل می‌گیرد و با همه اجزای جهان در هم می‌آمیزد و بعد به شکل کلماتی از هم گسیخته، روی سپیدی‌های کاغذ سرازیر می‌شود. آنها که در این میان راهی پیدا می‌کنند تا افسار واژه‌ها را آزادانه‌تر در دست‌هایشان بگیرند موفق‌ترند. شعر اتفاق غافلگیرانه‌ای است که در ناگهانی‌ترین وضعیت زندگی شاعر روایت می‌شود. سطرهای آغازین این نوشته سروده حسین پناهی است. شاعری که برخوردش با زندگی تفننی بود و همان کتاب‌های چاپ‌شده‌اش هم می‌توانند این ادعا را گواهی دهند که یلوتر از آن بود که بنشیند برای کارهایش نقشه بکشد و خودش را در معرض نمایش قرار بدهد. نکته مهم داستان هم اینجاست که معمولاً این دسته از شاعران و نویسندگان بیشتر دیده می‌شوند و قلب آدم‌های بیشتری را به تسخیر در می‌آورند. در همه سال‌های گذشته انواع و اقسام کتاب‌های لاغر و چاق شعر معاصر ایران را دنبال کرده‌ام اما کمتر یادم می‌آید که سطرهایی این گونه در گوشه‌ای از ذهنم جا خوش کرده باشد و وقتی بی‌وقت مثل کابوسی یقه‌ام را بگیرد و رهایم نکند. طنز است اگر کسی ادعا کند که کاری به کار مخاطب ندارد و برای دل خودش کاغذهای زبان بسته را سیاه می‌کند. هنرمند شکست خورده معمولاً همین حرف را می‌زند تا آرامش درونی‌اش را حفظ کند وگرنه آدم باید یک جای کارش بلندگد که یک عمر وقت و انرژی بگذارد و از زمین خوردن هم ناراحت نشود. پناهی اما از آنهایی بود که تلاشی برای ماندگاری نکرد اما مان. نه دنبال ساختار بود و نه فرم. آنچه که می‌نوشت آینه تمام‌نمای زندگی مردی بود که انگار از جای دیگری آمده بود و شاید هم به همین خاطر برای رفتن خیلی عجله داشت. ذات ابدی‌اش

به همه حرف و حدیث‌ها می‌چربید و هرگز نیازی هم به تبلیغ و مصاحبه و هزار درد بی درمان دیگری که شاعر اکنون دست به دامن آنها می‌شود تا شعرش را به مخاطب برساند، نداشت. اصلاً همان ذات شاعرانه باعث شده که بعد این همه سال کتاب‌هایش پشت سر هم منتشر شوند و باز هم به فروش برسند. انگار قدیمی‌ها درست می‌گفتند که شعر خوب خودش یال در می‌آورد و خواننده‌هایش را پیدا می‌کند.

کلام معصوم (۶)

امام علی (ع):

هر که در عمل کوتاهی کند به اندوه گرفتار آید.

بیک استان جای



مسعود ملک‌پاری

اشباحی

که به ما پیامک می‌زنند

از پشت انبوه ماشین‌هایی که نامرتب و خشمگین در غروب تیدار و تشنه شهرپرو گاز می‌دادند و دود دمی می‌کردند، کوه کارت‌هایی را دیدم که روی هر کدام چیزی نوشته بود؛ چینی و بلور فلان، ظروف آشپزخانه بیسار... چراغ که سبز شد و جلوتر رفتم چیزی از دیواره‌های کامیون ندیدم و فهمیدم که این همه کارت‌ن بار وانت است. دو چرخ عقبش کمابیش روی زمین پهن شده بود و اگر موتورش سنگینی نمی‌کرد، به میدان شوش نرسیده مثل موتورهای تک چرخ می‌زد. گفتم: «این چرا این طوری کرده؟» راننده که جوانکی بود غمگین نگاهم نکرد و زیرپل جواب داد: «از بدبختی. تازه اینکه خوبه. من موتور دیدم این همه بار زده. بدعش هم میره زیر ماشین و خلاص.»

و این‌ خالص را مثل تیری انگار به جان خودش شلیک کرد. گفتم: «چرا اینقدر تو همی؟» نگاهش را برای اولین بار به من دوخت. نمی‌دانم چه خیال کرد. شاید چون دیگر خلاص شده بود مهم نبود با کی حرف می‌زند.

-زنم طلاق می‌خواد. مهریه‌اش رو... به زور ۲۴ سال را پر می‌کرد. چیزی نگفتم. یاد آمارهایی افتادم که در روزنامه‌ها می‌خوانیم و با یک عجب از کارشان رد می‌شویم. موبایل صدا کرد، پیامک تبلیغاتی بود. تمام راه‌ها را بسته‌ام و ولی باز انگار اشباحی هستند که شماره‌هایمان را پیدا می‌کنند تا بی‌وقفه و با اصرار ما را از فعالیت‌ها و تخفیف‌هایشان آگاه کنند.

عشق به شکل‌های مختلف میاد. می‌خواهی بدونی چطوری میشه پیداش کرد؟ عدد صفر رو به ۲۰۹۸۷ پیامک کن.»

پیامک را پاک کردم و پرسیدم: «می‌خوای چی کار کنی؟» جوابم را نداد. شاید هم نشنید. من هم بی‌اش را نگرفتم و پرسیدم: «مسیر بعدی‌ات کجاست؟»

این‌بار انگار شنید و گفت: «نمی‌دونم.» و دست کرد زیر صندلی‌اش و دنبال چیزی گشت. دوباره صدای گوشی درآمد.

«سلام مشترک عزیز!»

تا دقایقی دیگر جواب سوال زیر از سابقه بی‌سابقه را ارسال نمایید. در این صورت موفق می‌شوید نام خود را در قرعه‌کشی تویوتا دو در کوپه و یک سفر به جزیره زیبای کیش وارد کنید. این فرصت را از دست ندهید... و بعد لحسن قدری صمیمی‌تر شده و ادامه داده بود: «آماده رکورد زدن هستی؟»

گزینه‌ها را نخواندم. به کوه کارت‌ن‌های روی وانت نگاه کردم. جلو رفتم و کنارش ایستادم. راننده‌اش مرد تکیده‌ای بود که با لنگی صورت و گردنش را خم کرد. چنان استخوان گونه‌هایش بیرون زده بود که انگار تمام آن صورت سوخته از زیر آتش گرفته بود.

گفتم: «به اینا گیر نمیدن؟» گفت: «به کی گیر نمیدن؟ نشنیدی اون بدبخت رو همچی تو پیاده‌رو زدن که مرده؟ همه زورشون فقط به ما میرسه. فردا باید برم اندیمشک. به دایی دارم اونجا بتونم ازش قرض کنم خوبه.» انبوه مسافرانی از مترو بیرون آمدند، نیمی از خیابان را بند آوردند و منتظر اتوبوس ماندند. راز باز شد و به میدان نزدیک شدیم. اسکانس دوهزار تومانی را به طرفش گرفتم. حواسش نبود. زدم به آرنجش.

-بفرما عزیز.

نگاهی به اسکانس کرد. فرمان را ول کرد و جیب‌هایش را گشت. یک تکه کاغذ که انگار شماره رویش نوشته بود پیدا کرد و دیگر هیچ. همان‌طور که باقی جیب‌ها را می‌گشت، پرسید: «خرد نداری دایی؟»

-دارم کمه. -دشت لومه. شرمند، بقیه‌اش رو ندارم. باشه دایی.

گفتم: «عیب نداره. بگیر.»

پیاده که شدم به انبوه ماشین‌ها چشم دوختم. وانتی هنوز با کوه کارت‌ن‌هایش در دود و تب شهرپرو دست و پا می‌زد. باقی پیامک را خواندم: «با این سوال شروع کنیم: بزرگ‌ترین قاره جهان کدام است؟ ۱- آفریقا ۲- آسیا ۳- سوال بعدی.» توی دلم گفتم: «سوال بعدی.»